

درس سیصد و چهارم

کیفیت ارتباط ذهن با خارج

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

وَهُمْ وَفَهُمْ: و ما یقالُ إِنَّا نَتَصَوَّرُ الماهیةَ مَعَ الذَّهولِ عَنْ وجودِها إِنَّمَا هُوَ بِالنَّسْبَةِ إِلَى الوجودِ الخارجی إِذْ لَوْ نَذَهَلْ عَنْ وجودِها الذَّهنی لَمْ یَكُنْ فی الذَّهْنِ شَیْءٌ أَصلاً و لو سلمَ ذَهلُنا عَنْ وجودِها الذَّهنی مَعَ عَدَمِ الذَّهولِ عَنْها لَا یَلْزَمُ أیضاً أَنَّها تَكونُ غَیرَ الوجودِ مطلقاً لِجَوازِ أَنْ تَكونَ الماهیةُ وجوداً خاصاً.^۱

چگونگی ارتباط بین وجود ذهنی و وجود خارجی

ثبات وجود خارجی در عالم وجود

تلمیذ: ببخشید ظاهراً فرمودید که متوجه بشویم که بحث ارتباط بین وجود ذهنی و وجود خارجی چگونه است.

استاد: اتفاقاً بحث این جلسه هم بی‌مناسبت نیست؛ این مطلبی که مرحوم آخوند می‌فرمایند خیلی به‌نظر عجیب می‌آید و برای کسی قابل‌توجیه نبود و آن مسئله، مسئله افتراق بین وجود ذهنی و نفس صور ماهیات است. **إن شاء الله** بعداً در بحث وجود ذهنی این مسئله مطرح می‌شود که وجود ذهنی چیست؟ آیا فقط وجود را به وجود خارجی اطلاق می‌کنیم و وجود خارجی حصه‌ای از وجود دارد یا اینکه جدای از وجود خارجی، حصه‌ای در عالم وجود و یک قسمتی به نام وجود ذهنی داریم. به عبارت دیگر برداشت ما از وجود چه برداشتی است؟ به‌نظر می‌رسد بسیاری از افراد که در مسئله وجود ذهنی دچار خبط شده‌اند نسبت به برداشت حقیقت وجود دارای اشکال بوده‌اند. تصور آنها بر این است که آنچه که در عالم وجود حقیقت خارجی و تعین خارجی دارد عبارت از یک امر ثابت و لا یتغیر است که از ازل این مسئله ثابت بوده است و این مسئله یک سرسوزنی نه کمتر و نه بیشتر قابل‌تغییر و تبدل نیست.

اعیان خارجی اعم از صور مادی و ملکوتی!

بنابراین وقتی که ما وجود را اطلاق می‌کنیم منظور ما عبارت از اعیان خارجی است سواءً اینکه این اعیان

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۴۷.

صورت مادی داشته باشند مانند آنچه را که ما در مرأی و منظر ما است یا صورت ملکوتی داشته باشند مانند عالم ارواح و ملائکه و مجردات، تمام اینها حصص وجودی خاص و متعینی هستند که همه اینها در ازل منقوش و ثابت بوده و مضبوط است، نه کم و نه زیاد هیچ تغییر و تبدلی در خارج نیست! وقتی این طور باشد، وقتی مراجعه به ذهن و نقوش منقوشه در ذهن می شود اینها می بینند که ذهن دائماً، متوالیاً و متواتراً خالق صور است، اگر اسم این را وجود بگذارند، وجود که مدام زیاد نمی شود! ذهن که موجب صور است و خلق صور می کند، آیا این صور از وجود خود ذهن خلق می شود یعنی از وجود ذهن و از حصه وجودی ذهن کم می شود و آن حصه تقلیل پیدا می کند؟ می بینند که این طور نیست.

بیان اقوال مختلف در خصوص وجود ذهنی

وقتی صوری را در ذهن خودمان نقش می بندیم و خلق می کنیم، از حصه وجودی نسبت به این صور مایه نمی گذاریم به این عبارت که از وجود خود کم و به وجود این صور اضافه کنیم، اینکه این طور نیست. از آن طرف هم عبارت از یک عده از صوری است که بالأخره این صور تحقق پیدا کرده است ولی تحقق نفسی پیدا کرده است، نه تحقق عینی و خارجی! بنابراین منکر وجود ذهنی در عین حال، مثبت ثبوت صور در ذهن شده اند. از یک طرف گفته اند که وجود ذهنی نداریم و از یک طرف گفته اند که این صور در ذهن هست. حالا آن کیفیت ثبوت این صور در ذهن مورد اختلاف است، بعضی ها صرف اضافه نفس با خارج می دانند یعنی صرف تعلق نفس به خارج عبارت از صور است مانند مرآت، مرآت وجود استقلالی برای ضبط صور و برای تسجیر صور ندارد! وجود مرآت غیرمستقل است، باید شعاع به این صور مقابله با مرآت بتابد و به واسطه تقابل بین صور و مرآت یک صورتی از این شعاع افاضه شده به این صور در مرآت قرار بگیرد تا به این وسیله این صورت در مرآت نقش ببندد. اگر چراغ را خاموش کنید دیگر صورتی هم در مرآت نیست پس مرآت از خودش استقلالی ندارد و صرف یک اضافه است یعنی صرف یک اضافه مرآت با صورت خارجی موجب می شود که آن صورت در مرآت منقوش بشود. این صورت چیزی نیست جز نور و ضوء، این ضوء ثابت باشد صورت در مرآت هست، ضوء نباشد صورت در مرآت نیست پس مرآت وجود مستقل ندارد! وجود مرآت عبارت از زجاجیت است **لا شیء آخر!** زجاج را با جیوه مخلوط می کنند، به او زیبق می گویند - وقتی با زیبق مخلوط شد، این مرآت می شود والا اگر این صورت از جلوی مرآت کنار برود، در مرآت چیزی نیست! چراغ خاموش بشود، در مرآت چیزی نیست! باید چراغ روشن باشد و ضوء موجود باشد و این صورت هم در مقابل مرآت قرار بگیرد تا اینکه در این مرآت نقش منتقش بشود. اگر این صورت پایین آمد، در مرآت چیزی نیست! چراغ خاموش شد باز در مرآت چیزی نیست! پس مرآت وجود استقلالی ندارد. اینها می گویند: صوری که در

نفس منتقش می شود عبارت از یک توجه و اضافه و عنایت نفس با عالم خارج است. به واسطه این توجه، این صورت پیدا می شود مثل مرآت می ماند.

خب اشکالی که در اینجا متوجه آنها می شود می گویند: وقتی که این صورت از بین می رود باز آن نقش در ذهن می ماند، خب این با مرآت تفاوت دارد. این اشکال را چطور جواب می دهید؟! لذا چاره ای نیست که قائل به یک وجود ذهنی برای نفس بشویم! اینها در این مسئله گیر کرده اند یعنی مانند فخر رازی و امثال ذلک که صور ذهنی را عبارت از یک نوع اضافه نفس با خارج می دانند، در مسئله انمحاء آن صورت خارجی و بقاء صورت ذهنی در اینجا دچار اشکال می شوند که اگر قرار باشد نفس مانند مرآت باشد، در اینجا چطور این اشکال را برطرف کرد؟

لذا یک عده ای قائل به یک نحو غیر از وجود ذهنی [شده اند]، گفته اند که نفس برای خودش یک وجودی دارد، بر این نفس چیزی اضافه نمی شود و نفس چیزی را خلق نمی کند بلکه فقط صورت عبارت از کیف نفسانی است مانند کیف خارجی چطور اینکه کیف خارجی مانند بیاضیت عارض بر این قرطاس می شود، کیف نفسانی هم مانند این صور عارض بر نفس می شود، نه چیزی را به نفس اضافه می کند و نه چیزی را از نفس کم می کند! اتفاقاً این قول، قائل هم زیاد دارد که در اینجا با حذف وجود ذهنی قائل به معروضیت نفس برای عروض این صور ذهنی هستند.

خب مسئله ای که در اینجا مطرح می شود این است که ما اگر واقعاً حقیقت وجود را ادراک کنیم، نسبت به این مطلب دیگر اشکال و صعوبتی به نظر نمی آید چرا؟! چون مسئله نفس، مجرد نفس، خلاقیت نفس و وجود زائد بر وجود نفس که عبارت از وجود صور متخیله و صور ذهنیه است، تمام اینها معلول علل و مبادی عالیه است که آن علل و مبادی عالیه موجب انتقاش این صور در نفس هستند و علل و مبادی عالیه که **لا یُعَدُّ و لا یحصی** است! آن علل و مبادی عالیه که وجود آنها وجود لا یتناهی است! وجود آن علل عالیه که وجود آنها وجود اطلاقی است همان طوری که هرچه در این عالم از نقطه نظر صور خارجی و اعیان خارجی تحقق پیدا بکند **لا یتَشَدُّ عنه مثقال ذره و لا یَقُلُّ عنه ذره بل کائن کما کان و الآن هو کما کان**، وجود اطلاقی و لا یتناهی او به صورت اعیان خارجی موجب قلت آن حصه وجودی و تشخیص خارجی او نیست، همین طور تمام آن صوری که در نفس دائماً و متوالیاً و متواتراً همین طور نقش می بندد، به واسطه آن علل عالیه بر این نفس تنازل پیدا می کند و دیگر اشکالی هم ندارد. متها در کیفیت وجود بحث است که کیفیت وجود به تصور ما، آن صور خارجی و اعیان خارجی از حصه بیشتری از وجود برخوردار هستند اما وجود ذهنی را یک وجود قلیل و خفیف و بسیط می دانیم در حالی که مطلب به عکس است!

قوت و شدت وجود ذهنی از نظر تجردی

وجود ذهنی از نقطه نظر تجردی که دارد بسیار قوی تر، شدیدتر، حادث تر و مجردتر از وجود خارجی است، وجود ذهنی ای است که موجد و موجب وجود خارجی است! وقتی که ذهن یک عمل خارجی را انجام می دهد، آن عمل خارجی قبلاً در ذهن ایجاد شده است و به واسطه ایجاد آن صورت ذهنی، آن صورت خارجی تحقق پیدا می کند. وجود ذهنی از مرتبه قوی تر و شدیدتری نسبت به وجود خارجی برخوردار است.

تعلق وجود ذهنی با وجود خارجی

ارتباط وجود ذهنی و خارجی، علت وحدت دو نحوه از وجود

حالا این وجود ذهنی که الآن در اینجا تصور یک امری و شیئی را می کنیم، البته این در بحث وجود ذهنی باید مطرح بشود حالا در اینجا به نحو اجمال صحبت می کنیم، این وجود ذهنی ما یک تعلق با وجود خارجی دارد به این عبارت که وقتی به یک امر خارج نگاه می کنیم نمی گوئیم که نسبت به آن امر خارج جاهل هستیم. وقتی که شما را می بینم جسم و هیكل شما که در نفس بنده نیست بلکه جسم و هیكل شما الآن در آنجاست، الآن صورتی از آن ماهیت و هویت خارجی در نفس من هست، اگر رابطه بین این صورت و آن هویت خارجی قطع باشد به چه دلیل می گوئیم که شما را می شناسم و به شما اطلاع دارم؟! اگر یک حجابی مانند این دیوار بین وجود ذهنی و وجود خارجی باشد - اینجا آن نکته دقیقی است که می خواهم عرض کنم - آیا بنده از مسائل پشت این دیوار اطلاع دارم؟! ندارم. چرا؟ چون دیوار مانع است. الآن این جدار حاجز است، چرا و به چه دلیل وقتی یک شیء یا یک زید را می بینم نسبت به او آن معرفت را در وجود خود احساس می کنم؟! می گوئیم: شما را دیدم. می گوئید: شما من را ندیدید بلکه وجود ذهنی خودت را دیدی. می گوئیم: درست است که من وجود ذهنی خودم را دیدم که آن معلوم بالذات است ولی آن ارتباط بین وجود ذهنی و وجود خارجی است که موجب وحدت دو نحوه از وجود با کیفیت مختلفی که آنها دارند [است]؛ یعنی با وجود اینکه ذهن دارای یک معلوم بالذات و معلوم مجرد است در عین حال نوعی وحدت بین آن معلوم بالذات و معلوم بالعرض که عبارت از عین خارجی و آن وحدت است را احساس می کند. آن وحدت چیست؟ عینیت وجود مجرد با وجود مادی است. یعنی وجود مجرد با وجود مادی بالمآل حالت واحده دارد گرچه دو کیفیت متفاوت دارد! یک کیفیت جسمیت و مادیت است و کیفیت دوم، کیفیت تجرد و جدای از ماده است. مطلب باز هم از این بالاتر می رود فعلاً حالا این مسئله را در وجود ذهنی می بندیم تا در جای خودش [بحث بشود].

وحدت دو وجود عامل ارتباط با وجود خارجی

آن جهتی که موجب می شود که ما با عین خارجی ارتباط برقرار کنیم وحدت است و اگر آن وحدت وجود نداشته باشد، معرفت حاصل نمی شود و باید نسبت به تمام اشیاء در اطرافمان جاهل باشیم! وجود ذهنی ارتباطی با این ندارد؛ این الآن کاغذ و جسم است و اینکه در کله و سر من نمی رود! این هست. چرا می گویم که نسبت به این اطلاع دارم؟! این نحوه اطلاع و عرفان، عرفان انسان نسبت به یک جسم خارجی علتش چیست؟! چه علتی دارد؟! اگر بین من و این عاجز باشد چطور اینکه فرض کنید بین شما و ایشان عاجز است، عاجز چیست؟ همان هویت متفاوت است. ایشان دارای یک هویتی مختص به خود هستند و شما دارای هویتی مختص به خود هستید و ایشان هم دارای هویتی مختص به خود هستند و هیچ کدام هم داخل همدیگر نمی رویم، حالا آن که من می بینم این طور است حالا خدا اعلم است!! هرکدام از این هویت ها هویت مختص به خود است یعنی نفس آن هویت خارجی عاجز از ورود هویت دیگر در حریم این هویت است و نفس این هویت هم عاجز از ورود هویت دیگر داخل در این است، همه اینها عاجز هستند. بعضی وقت ها هم حجز برداشته می شود و این مسئله ای نیست ولی تا وقتی حجز هست [این طور است].

اما در مورد وجود ذهنی می بینیم که حجابی نیست یعنی این وجود ذهنی و معلوم بالذات در آن هویت خارجی رسوخ می کند و عالم نسبت به معلوم بالعرض اطلاع پیدا می کند. حالا اگر این معلوم بالعرض مانند دو معلوم بالعرض خارجی هیچ گونه ارتباطی برحسب ظاهر بین آنها نباشد، حالا [در مورد] باطن بعداً در بحث تشخیص واحد خارجی وجود می آید که اصلاً اینکه قائل به اتحاد تشخیص خارجی هستند، منشأ آن چیست؟ منشأ این همین قضیه است یعنی مسئله وجود ذهنی یک بابی را برای انسان باز می کند تا اینکه ما بعداً به آن مبنای بسیار عالی عرفای متعلقین که قائل هستند که وجود یک واحد تشخیص خارجی است برسیم. الآن یک مقداری از همین وجود ذهنی جلو می آییم؛ این وجود ذهنی که با آن وجود خارجی ارتباط برقرار می کند، چرا [برقرار می کند]؟! وجود خارجی برای خودش است و پنج متر هم باهم اختلاف دارند اما من می گویم: ایشان را می شناسم و نسبت به ایشان عالم و عارف هستم و معرفت و شناخت دارم، این شناخت به واسطه چه چیزی پیدا شده است؟! تا وحدت بین دو نحوه از وجود نباشد، شناخت از کجا پیدا می شود؟! گرچه ظهور دو وجود متفاوت است و آن به صورت وجود مادی و این به صورت وجود مجرد و غیر مادی است ولی در اینجا دیگر ماده و مجرد اختلافشان را ازدست می دهند؛ یعنی اختلاف ماده و مجرد موجب حجز و منع بین دو نحوه از وجود نخواهد شد! این سر وحدت بین ماده و مجرد و کیفیت تلائم بین آن [است] و دیگر بحث های خیلی زیادی می آید؛ کیفیت حدوث و قدم و ربط حادث با قدیم و کیفیت نزول ماده از مجرد، تمام اینها از فروعات این بحث [است که] در اینجا می آید.

حالا فعلاً ما در بحث وجود ذهنی داریم این بحث را مطرح می‌کنیم گرچه خب این انشعابات زیادی از او [مطرح] می‌شود و مسائل عویصه‌ای در اینجا حل می‌شود که می‌بینیم اختلاف دو نحوه از وجود برداشته شد. یعنی ماده و مجرد، ماده بودن موجب وحدت بین دو نحوه از وجود نیست و این همان بساطت وجود است.

صورت، مخلوق نفس در وجود ذهنی

بنابراین در مسئله وجود ذهنی، این صورت مخلوق برای نفس است. نفس خلق می‌کند همان‌طوری که خود نفس مخلوق است، خود نفس خالق هم هست و خلق می‌کند و درست می‌کند. دیده‌اید گاهی بچه‌های کوچک و اطفال در سنین کوچکی یک مطالبی را به انسان می‌گویند که انسان تعجب می‌کند! مثلاً می‌گویند: دیدم یک کبوتر دارای رأسین بود و دوتا سر داشت! آدم نباید بگوید که دروغ می‌گویی چون صورت بچه خلق می‌کند! یا اینکه می‌گوید: دیدم آدم یک بالای دیوار بود. حالا بالای دیوار هم کسی نیست اما این صورت قوه متخیله بچه یک انسان یا یک حیوان را بالای دیوار خلق می‌کند و لباس وجود به او می‌دهد و فقط فرقی این است که او جسم نیست اما واقعاً این را در آنجا می‌بیند؛ یعنی می‌بیند که یک انسان و یک حیوان بالای دیوار هست. اگر او یک مقداری قدرت داشت، شاید به همان هم لباس وجود می‌داد ولی خب قدرت ندارد! هیچ تفاوتی در اینجا ندارد.

منظور از خلاق بودن نفس انسان

وجود ذهنی؛ همان اضافه اشراقیه

نفس انسان خلق می‌کند، خلق می‌کند یعنی وجود می‌دهد! همان‌طوری که این ماهیات خارجه به واسطه اضافه اشراقیه موجب تحقق خارجی آنها می‌شود، آن صورت ذهنیه به واسطه اضافه اشراقیه نفس موجب وجود ذهنی می‌شود. پس وجود ذهنی همان اضافه اشراقیه است که آن اضافه اشراقیه صورت خارجی ماده را می‌دهد و این اضافه اشراقیه صورت ذهنی را می‌دهد و هر دو یک اضافه اشراقیه هستند؛ یعنی آن اضافه اشراقیه از یک طرف وجود خارجی درست می‌کند و از یک طرف صور ذهنی درست می‌کند. حالا تمام این صور ذهنی یکی پس از دیگری مخلوقات نفس است و دو جنبه دارد؛ یا به واسطه افاضه آن علل عالیه و متوسطات بر نفس دارای این نقوش می‌شود یا به واسطه نوری که خودش - بنا بر آن مبنا - پیدا می‌کند ادراک این مسائل را می‌کند، به هر کدام از اینها قائل باشیم یا آنها از بالا در نفس می‌آید یا نفس بالا می‌رود و به آن صور و حقایق می‌رسد.

تلمیذ: این وحدتی که ایجاد می‌شود، این وحدت در خارج عارض و ایجاد می‌شود و در واقع دیگر

وحدت بین وجود ذهنی و وجود خارجی ایجاد می‌شود، از اول که نبوده است! مثلاً زید بن ارقم را که می‌بینیم نمی‌شناسیم یعنی قبل از اینکه شما می‌گویید که معرفت پیدا می‌کنیم، این معرفت دوباره به‌خاطر اعاده وجود ذهنی انجام نمی‌گیرد نه اینکه وحدتی ایجاد می‌شود. الآن که زید را می‌بینیم، اعاده آن صورت قبلی برای ما می‌شود نه اینکه اینجا یک وحدتی ایجاد می‌شود.

استاد: صورت قبلی اصلاً وجود ندارد.

تلمیذ: قبلاً که زید را دیدیم؟

استاد: قبلاً دیدید؟ آن صورتی ذهنی قبلاً بود.

تلمیذ: خب این صورت ذهنی وجود خارجی دارد.

استاد: الآن اینهایی که در این صحن هستند و می‌آیند، شما اطلاع دارید؟! نه، ندارید. وقتی که این در را

باز کردید می‌بینید که یک نفر پشت در ایستاده است، به محض اطلاع یک صورتی از او در ذهن شما می‌آید،

این صورتی که آمد آیا می‌توانید بگویید که این شخص پشت در هست یا نمی‌توانید بگویید؟! برای چه

می‌توانید بگویید؟! چرا؟!

تلمیذ: به‌خاطر این نقش این وجود خارجی که در وجود ذهنی ما هست.

استاد: این وجود خارجی که سه متر با شما فاصله دارد!

تلمیذ: صورتش که در ذهن ما آمده است.

استاد: صورت به شما چه مربوط است؟! آن صورت برای خودش است و آن چیزی که شما در ذهن

دارید هم برای خودتان است. شما اینجا نشسته‌اید و چهار متر هم با او فاصله دارید و او پشت در ایستاده است،

شما به او نگاه کردید و یک صورتی در ذهن شما هست، این صورت در ذهن شما برای شماست و جسم

خارجی هم برای او است پس چرا می‌گویید: او پشت در ایستاده است؟! چه قضیه‌ای در اینجا انجام می‌شود

که شما یک نوع ربط بین خودتان و او احساس می‌کنید و به‌واسطه آن احساس بین خودتان و او تعلق می‌بینید؟!

اگر نبینید که اصلاً هیچ نوع تعلق نداریم.

فرض کنید این دیوار که در مقابل ما هست، اگر پنجاه نفر هم پشت این دیوار باشند آیا می‌توانیم بگوییم

که پشت دیوار پنجاه نفر هستند؟! نه، ما هیچ نوع ارتباط و تعلق نداریم. اینکه الآن در اینجا تعلق ایجاد شده

است، این تعلق چه امری را در خارج به‌وجود آورده است؟! آیا مانند فخر رازی صرفاً یک مسئله اضافه است

که می‌گوید: یک شیئی یک اضافه‌ای با شیئی جدای از خود و منحاز از خود پیدا کرده است، با رفتن از او آن‌هم

از بین می‌رود! نه با رفتن از او از بین نمی‌رود، وقتی که از اینجا بلند شد و رفت باز ما در نفس خودمان او را

می‌بینیم و می‌گوییم که زید آمد و در اینجا نشست. می‌گویند: کجا نشست؟! نشست، ما در اینجا می‌بینیم.

می‌گوییم که آقا الآن صورتش پیش من هست و الآن از نشستن او عکس‌برداری کرده‌ام و تصویر کردم و الآن

در ذهنم تصویر است. می‌گویند: خب اینکه الآن اینجا نیست. [می‌گویم که] خب نباشد، تصویر او هست.

می‌گویند: تصویر او باشد، چه ارتباطی با او دارد؟! می‌گویم: نه، در این صورت هم در عالم نفس با صورت

خارجی او الفت و عقد اخوت بستم. این صورتی که الآن در من هست ولو اینکه زید بلند شده و بیرون رفته است، عیب ندارد بیرون برود ولی با وجود خارجی او عقد اخوت بستم و یکی شدم. این وحدت در حقیقت بین صورت ذهنی و صورت خارجی انجام می شود. پس وجود ذهنی با وجود خارجی یک وجود است و دو نحوه از ظهور است مانند ظهورات مختلفه که بنا به قول آن حکماء و متألهین موجب اختلاف در آن وحدت شخصیه وجود نمی شود.

تلمیذ: ذهن به خاطر تجردی که دارد دیگر نباید برای اطلاع هیچ چیز حاجب یا مانع او باشد. استاد: بحث در مقدار تجرد است. بله، اگر تجرد ذهن تام باشد حاجب ندارد ولی اگر تجردش تام نباشد به مقدار تجردش سعه وجودی پیدا می کند.

تلمیذ: مثلاً کسی تجرد داشته باشد نسبت به بیرون اطلاع پیدا می کند؟

اطلاع بر صورت جسمی مستلزم اتحاد با صورت مثالی

استاد: بله، کسی که مجرد باشد آن طرف اطاق را می بیند. این برای اوساط الناس هم اتفاق می افتد! برای آنهایی که به آن طرف، این طرف، گذشته، آینده، آن طرف شهر و این طرف شهر اطلاع پیدا می کنند، اینها چطوری هستند؟ همین طور هستند، اینها با همان وجود ذهنی و صورت ذهنیه و آن هویت خارجی که در فلان شهر هست اطلاع پیدا می کنند و او را می بینند البته همان طوری که عرض کردم کیفیت اطلاع از نقطه نظر مثال است؛ یعنی این با مثال او اتحاد برقرار می کند و وقتی که با مثال او اتحاد برقرار کرد صورت جسمیت او هم که معلول برای مثال است، برای او منکشف می شود! نه اینکه چشمش ببیند، چشمش که نمی بیند! چشمش خارج از این غرفه را که مشاهده نمی کند! چطور الآن می بیند که فلان شخص در مشهد در خیابان حرکت می کند؟ با این عین که نیست امکان ندارد! پس با چیست؟! با آن صورت مثالی نفس است. صورت مثالی نفس، صورت مثالی آن شخص که در مشهد هست را مشاهده می کند و چون می بیند که صورت مثالی آن شخص الآن در مشهد هست، حکم می کند بر اینکه من الآن فلانی را در مشهد دیدم و درست هم هست. نه اینکه می گوید: الآن فلانی را به صورت مثال دیدم، نه! می گوید: واقعاً خودش را دیده ام یا نه، می گوید مثالش را دیده ام؟ می گوید: خودش را دیده ام در حالی که با این چشم ندیده است.

وحدت مرجع تمام حواس و علوم

و این دلیل بر این است که مرجع تمام حواس و تمام علوم واحد است؛ یعنی شما الآن برای چشم، سامعه، ذائقه، شامه و اینها حدود و ثغور قرار دادید. تمام این حدود و ثغور اسباب و وسائط است ولی آن جنبه علمی واحد است چه با چشم ببینید، چه با نفس ببینید، چه با مکاشفه ببینید و یا در عالم رؤیا ببینید، چون

حقیقت آن معلوم بالذات حقیقت واحد است بنابراین هیچ تفاوت و اختلافی بین رؤیت با باصره یا رؤیت با عین و با قلب به صورت مثالیه یا غیر مثالیه وجود ندارد! شما واقعاً می‌گویید: الآن دیدم فلان شخص در همدان هست، الآن من دیدم فلانی در اصفهان هست، الآن من دیدم فلانی در عربستان هست و الآن من دارم می‌بینم که فلان شخص طواف انجام می‌دهد.

بیان نمونه‌ای از اطلاع بر صورت جسمی

مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - خیلی وقت پیش به مکه رفته بودند و من حدود ۲۲ ساله بودم. شخصی از دوستان و رفقا به قم آمده بود که به رحمت خدا رفته است. باهم از قم به طهران می‌رفتیم و او راننده بود، گفت: الآن بگویم که آقاجانت کجاست؟! الآن در مدینه هست و می‌خواهد وارد مسجد مدینه بشود. به طهران رفتیم و چند شب منزلش بودیم و همان‌جا شام خوردیم و بعد به منزلمان رفتیم. آنجا نشسته بودیم و گفت: الآن به مسافرخانه برگشت و شام می‌خورد، یکی یکی همه گزارش‌ها را می‌داد. واقعاً داشت می‌دید. خب اینکه تعریف می‌کند، آیا الآن صورت ایشان را می‌بیند که دارد وارد مسجد مدینه می‌شود یا خودش را می‌بیند؟! خودش را می‌بیند.

تفاوت مکاشفه با فیلم دیدن

وقتی که فیلم تماشا می‌کنیم، صورت را می‌بینیم که بیرون می‌رود، فیلم که جسم نیست! الآن شما اگر از گذشتگان فیلم داشته باشید، وقتی آنها را می‌بینید که دارند حرکت می‌کنند، نمی‌گویید که الآن جسم او را دیدم، می‌گویید که عکس او را در فیلم و نوار دیدیم که الآن حرکت می‌کند. خب فرق می‌کند تا اینکه ببینید خود شخص در خارج از اینجا به آنجا حرکت می‌کند، بین فیلم و این تفاوت هست. شخصی که الآن دارد انباء می‌کند از اینکه من پدرت را دیدم که وارد مسجد مدینه می‌شود، عکس او را می‌بیند یا خودش را می‌بیند؟! چشم خودش که ده متری را هم نمی‌بیند، چشمش با عینک خیلی ببیند صد متری را می‌بیند! تا مدینه سه هزار کیلومتر راه هست! چطور [می‌بیند؟!]. نفس او همان صورت مثالی را می‌بیند که آن صورت مثالی حقیقت آن شیء است.

تلمیذ: آیا با دیگران هم می‌توانند ارتباط برقرار کنند یا فقط با آنهایی که قبلاً با آنها علقه داشتند ارتباط برقرار می‌کنند؟!

استاد: آن یک بحث دیگر است، نه با همه می‌تواند و آن‌هم به کیفیت و تجرد و نحوه خودش مربوط است.

تلمیذ: نتیجه‌گیری که از فرمایش شما می‌شود کرد این است که در واقع آنهایی که وجود ذهنی وجود خارجی آنها باهم تعلق و عینیت پیدا کردند را نمی‌شود منفک از یکدیگر کرد یعنی دیگر آن برای

خودش ثابت است. پس آن وقتی که این در واقع می‌گوید: الآن زید بن ارقم اینجا بود و وجود خارجی ندارد، شما می‌فرمایید که الآن وجود ذهنی و وجود عینی و خارجی‌اش وحدت پیدا کرده است. صورتش برای او اعاده می‌شود و در واقع صورتش را در ذهنش و در قوه مخیله خودش تکرار می‌کند و یاد می‌کند. اگر وحدت باشد پس الآن باید وجود خارجی‌اش باشد در صورتی که وجود خارجی نیست!

استاد: نه، بین آن وجود خارجی در همان مرتبه ...، الآن نسبت به زید اطلاع پیدا می‌کند و الآن با این وجود یک وحدت پیدا می‌کند و بعد این زید از دنیا می‌رود. الآن با وجود فعلی و خارجی زید که الآن اینجا نیست وحدت ندارد! با آن وجود در آن موقع و در آن ظرف وحدت داشته است و آن دیگر از بین رفتنی نیست! الآن اگر بمیرد با وجود مثالی او وحدت دارد.

تلمیذ: الآن یک وجود بیشتر نیست و آن وجود ذهنی است که از آن مانده است.
استاد: بله.

تلمیذ: در اینجا وجود عینی نیست. در آن موقع در خدمت شما بودیم نگاه کردیم وجود عینی و وجود ذهنی اینجا قابل هضم است ولی در صورتی که دیگر از بین می‌رود و این فاصله ایجاد می‌شود حالا یا به رفتن یا به مسائل دیگر حجابی قرار می‌گیرد، اینجا دیگر وجود، وجود ذهنی است یعنی وجود عینی دیگر نیست. اینجا یک چیز هست و آن وجود ذهنی است.

استاد: همین وجود ذهنی با آنکه در آن موقع بوده است وحدت دارد، او که دیگر از بین رفتنی نیست، ثابت است! چون آن در ظرف خودش ثابت است، باینکه الآن هست باهم وحدت دارند، چه اشکال دارد؟! حالا خودش رفته که رفته! من که نمی‌گویم که با وجود فعلی آن وحدت دارد، وجود فعلی که دیگر نیست! این الآن با آنکه قبلاً اطلاع پیدا کرده است وحدت دارد نه اینکه الآن در خارج می‌بیند، وقتی که یاد او می‌کند بین خودش و او علقه می‌بیند یا نمی‌بیند؟!
تلمیذ: می‌بیند.

استاد: این یعنی وحدت، گرچه الآن نیست.

تلمیذ: پس وحدت با وجود خارجی، وجود خارجی فعلی نیست.

استاد: بله، وجود خارجی در هر مرتبه است؛ بیاید و برو، همه اینها طبق آن است. البته مطالب اشاره‌ای شد متنها دقیقاً نه، از روی متن تطبیق کنیم، خیال می‌کنم مسئله‌ای نباشد.

وَهُمْ وَفَهُمْ: وَ مَا يَقَالُ إِنَّا نَتَّصُرُ الْمَاهِيَةَ مَعَ الذَّهْوِ عَنْ وُجُودِهَا إِنَّمَا هُوَ بِالنَّسْبَةِ إِلَى الْوُجُودِ الْخَارِجِيِّ إِذْ لَوْ نَذَهَلْ عَنْ وُجُودِهَا الذَّهْنِي لَمْ يَكُنْ فِي الذَّهْنِ شَيْءٌ أَصْلًا.^۱

افتراق بین ماهیت و وجود

اشکالی که ممکن است پیدا شود این است که یکی بگوید: ممکن است بین وجود خارجی و ماهیت

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۴۷.

فرق باشد دلیلش این است که ما گاهی اوقات ماهیت را ادراک می‌کنیم ولی وجود ذهنی را ادراک نمی‌کنیم پس بین ماهیت و وجود فرق است، بین ماهیت و وجود چیست؟ افتراق است. لازم نیست که هر جا ماهیت باشد وجود باشد و هر جا وجود باشد ماهیت باشد، بحث در اتحاد خارجی بود و همان اتحاد خارجی در مورد ذهن هم صادق است. ماهیت با وجود ذهنی خودش یک عین خارجی است منتها عین خارجی دوتاست؛ یک عین خارجی است که دارای جسم و ماده و اینها است و یک عین خارجی، عین خارجی نفسی است که آن هم دارای ماهیت و وجود است. پس همان‌طوری که ممکن است ماهیت را تصور کنیم ولی نسبت به وجود ذهنی ماهیت غافل باشیم، همین‌طور ممکن است که کسی بین ماهیت خارجی و وجود خارجی قائل به افتراق بشود. **إنَّما هو بالنسبة إلى الوجود الخارجي ...** این نسبت به وجود خارجی است، نسبت به وجود خارجی ماهیت غفلت می‌کنیم اما نسبت به وجود ذهنی ماهیت که معنا ندارد غفلت کنیم! نفس تصور ماهیت در ذهن مساوی با شعور به وجود ذهنی ماهیت است، اینجا غفلت معنا ندارد. اگر از وجود ذهنی او غفلت کنیم پس اصلاً چطوری در ذهن آمد؟!

و لو سَلِمَ ذَهْوُنَا عَنْ وجودِها الذَّهْنِي مَعَ عَدَمِ الذَّهْوِ عَنْهَا لَا يَلْزَمُ أَيْضاً أَنَّهَا تَكُونُ غَيْرَ الوجودِ مطلقاً لِجَوَازِ أَنْ تَكُونَ المَاهِيَّةُ وجوداً خاصّاً يعرض لها الوجودُ في الذَّهْنِ بوجهٍ.
حالا اگر یکی بگوید: وقتی که ماهیت را تصور می‌کنید دیگر وجودش را هم در ذهن نمی‌آورید بلکه فقط ماهیت را در ذهن می‌آوریم، وجودش خودش یواشکی می‌آید و بخواهید نخواهید [می‌آید] و تا نیاید که تصور نمی‌کنید! اگر تسلیم بشویم که ما از وجود ذهنی آن غفلت می‌کنیم، با عدم غفلت از ماهیت لازم نمی‌آید که ماهیت وجود نباشد چون ممکن است بگویم که ماهیت یک وجود خاص است که آن وجود ذهنی به یک نوع عارض به او می‌شود حالا کیفیتش در وجود ذهنی بماند.

و هو كَوْنُهَا فِي الذَّهْنِ كَمَا يَعْرِضُ لَهَا فِي الْخَارِجِ وَ هُوَ كَوْنُهَا فِي الْخَارِجِ فَيَحْصُلُ الذَّهْوُ عَنْ وجودِها فِي الذَّهْنِ وَ لَا يَحْصُلُ عَنْهَا.
نحوه تحققش در ذهن عبارت از عروض بر آن وجود خاص! آن وقت آن مطلبی که اینجا به نظر می‌آید این است که مگر آن وجود خاص در ذهن نباید معروض باشد؟ معروض هم باید قبلاً وجود داشته باشد. بدون عروض وجود ذهنی این معروض از کجا آمده است؟ این مسئله‌ای است که به کلام ایشان اشکال وارد می‌شود. همان‌طوری که این وجود در خارج به ماهیت عارض می‌شود. نحوه کون در خارج عبارت از عروض وجود بر این ماهیت است.

غفلت از وجود ماهیت در ذهن حاصل می‌شود ولی ماهیت از آن حاصل نمی‌شود یعنی از اینکه الآن وجود ذهنی به او خورده است غفلت می‌کنیم، از خود ماهیت غفلت نمی‌کنیم درحالی که وجود ذهنی که الآن به این وجود خاص اضافه شده است، این موجب می‌شود که ما نسبت به کون در ذهن غفلت کنیم اما همین ماهیت و وجودی که به این ماهیت چسبیده است را در ذهن تصور می‌کنیم عبارت از همان وجود خاص این

ماهیت است که در این صورت بین ماهیت و وجود دیگر فاصله نیفتاده است. اگر مرحوم آخوند بگوید: مگر همان وجودی که الآن به ماهیت چسبیده است غیر از وجود ذهنی است؟! ما دوتا وجود که نداریم! ماهیتی داریم تنها، معرّای از وجود خارجی و وجود ذهنی که اگر این ماهیت در خارج باشد، وجود خارجی عارض می شود و اگر ماهیت در ذهن باشد وجود ذهنی عارض می شود پس وجود خاص و عروض وجود ذهنی بر او نمی تواند برای ما قابل پذیرش باشد.

و الوجودُ قَدْ يَعْرِضُ لِنَفْسِهِ بِاعْتِبَارِ تَعَدُّدِهِ كَالْوُجُودِ لِعَرَضِ الْعَامِ لِلْاِزْمِ لِلْوُجُودَاتِ الْخَاصَةِ وَ مِنْ هُنَا قِيلَ إِنَّ الْوُجُودَ هُوَ الْكُونُ وَ الْحَصُولُ.

وجود گاهی برای خودش به اعتبار تعددش عارض می شود؛ به اعتباری که متعدد است مانند وجودی که برای عرض عام است اما این وجود عرض عام مانند طبیعت کلیه به وجودات خاصه عارض می شود. این هم یک نحوه از عروض که آن حقیقت کلیه دارای مصادیق خارجی و مصادیق خاص است. از اینجا گفته شده است که وجود عبارت از کون و حصول است و به کیفیت کون و حصول، وجود می گویند.

فَالْحَقُّ كَمَا ذَهَبْنَا إِلَيْهِ وَفَاقاً لِلْمُحَقِّقِينَ مِنْ أَهْلِ اللَّهِ هُوَ أَنَّ الْمَاهِيَاتِ كُلَّهَا وَجُودَاتٌ خَاصَّةٌ وَ يَقْدِرُ ظُهُورُ نَوْرِ الْوُجُودِ بِكَمَالَاتِهِ تَظْهَرُ تِلْكَ الْمَاهِيَاتُ وَ لَوَازِمُهَا تَارَةً فِي الذَّهْنِ وَ أُخْرَى فِي الْخَارِجِ وَ قُوَّةُ ذَلِكَ الظُّهُورِ وَ ضَعْفُهُ بِحَسَبِ الْقَرَبِ مِنَ الْحَقِّ الْأَوَّلِ وَ الْبُعْدِ عَنْهُ وَ قَلَّةِ الْوَسَائِطِ وَ كَثَرَتِهَا وَ صَفَاءِ الْأَسْتِعْدَادِ وَ كَدْرِهِ فَيَظْهَرُ لِلْبَعْضِ جَمِيعُ الْكَمَالَاتِ الْإِزْمِ لِلْوُجُودِ بِمَا هُوَ وَجُودٌ وَ لِلْبَعْضِ دُونَ ذَلِكَ وَ صَوْرُ تِلْكَ الْمَاهِيَاتِ فِي أَذْهَانِنَا هِيَ ظَلَالَاتُ تِلْكَ الصُّوَرِ الْوُجُودِيَّةِ الْفَائِضَةِ مِنَ الْحَقِّ عَلَى سَبِيلِ الْإِبْدَاعِ الْأَوَّلِيِّ الْحَاصِلَةِ فِينَا بِطَرِيقِ الْإِنْعِكَاسِ.^۱

[پس حق همان طوری که مثل محققین از اهل الله گفتیم] تمام ماهیات عبارت از وجود خاص است و بین ماهیت و وجود افتراقی نیست که وجود عارض بر ماهیت باشد چون اگر بخواهد عروض پیدا کند قبلاً معروض باید تحقق خارجی داشته باشد و **هو خلاف الفرض!** پس ماهیت خارج یعنی وجود خاص در خارج و ماهیت در ذهن یعنی وجود خاص در ذهن.

تلمیذ: در تعریف علم خیلی مسامحه شده است؛ چه آنهایی که به حصول تعبیر می کنند و چه آنهایی که حضور تعبیر می کنند؛ حصول صورت شیء یا حضور صورت شیء. اگر این حصول و حضور ذهنی است در آن موقع باید بگوییم که به جای اتحاد، تطابق وجود دارد. یعنی تطابق بین وجود ذهنی با وجود خارجی است یعنی صورتی که دوست دارم بگیرم بیشتر است یعنی من که یک شیئی را می بینم یک صورتی در ذهن من بسته می شود و آنگاه که می خواهم بین این چیزی که در ذهن من است و بین وجود خارجی لحاظی داشته باشم می گویم: آنچه که من در ذهن و نفس خودم دارم یک صورتی است که با وجود خارجی تطبیق یافته است و منطبق بر وجود خارجی است.

استاد: این مقام تصدیق است. در یک جلسه راجع به تصدیق عرض کردم که دو نحوه تصدیق داریم. تصدیق به تصور هم خودش یک تصدیق است. یک وقت یک صورت در ذهن شما می آید و بعد شما می گوید: این صورتی که در ذهن من آمده با آنچه که در خارج هست مطابق است، این یک قضیه ثانویه است و جزء

^۱ . همان، ص ۲۴۷ و ۲۴۸.

معقولات ثانویه به حساب می آید ولی معقوله اول شما همان صورت ذهنی است که از آن شیء خارجی و از آن پدیده و حادثه خارجی برای شما پیدا شده است، اسم آن را علم می گذاریم. علم و معلوم بالذات عبارت از همان صورت است. حالا شما ممکن است ده تا صورت پیدا کنید و بعد دوباره بهتر آن را نگاه کنید. یک صورت جدیدتری می آید [و می گوئید که] به به چه قشنگ است! دوباره یک نگاه دیگر به او می کنید و باز همین طور یک صورت دیگر می آید. ممکن است صورهای متعدده ای برای شما به عنوان معلوم بالذات پیدا شود یعنی کسی که می خواهد یک جنسی را بخرد، اول نگاه می کند [و می بیند که] این هندوانه و خربزه دارد. اول یک صورتی در ذهن می آید، وقتی که جلوتر می رود که ببیند واقعاً خربزه هایش خوب است، یک نگاه دقیق تر و بهتری می کند و حالا یک صورت دقیق تر آمد، حالا که می خواهد برود سوا کند قشنگ این طرف و آن طرفش را می بیند!

درست مثل خواستگاری! وقتی که می خواهید به خواستگاری بروید یک تصویری هست که می گویند که خوب است. بسیار خوب یک صورت اجمالی آمد. بعد می روید یک نگاه می کنید [و می بینید] خب بدک نیست! می گوئید: می شود باز هم بیایم ببینیم؟! باز هم ببینیم به خاطر اینکه دوباره دقیق تر نگاه کنیم!! چرا؟ به خاطر اینکه باید کاملاً وحدت انجام بشود و خب هر چه که وحدت قوی تر می شود طبعاً دقت و ظرافت در مسئله هم باید بیشتر باشد!!

این معلوم بالذاتی که الآن در نفس پیدا شده است، این معلوم بالذات عبارت از همان علم است. این معلوم بالذات با آن وجود ذهنی یکی است و صورت مجدد که پیدا می شود، آن صورت مجدد داستان خودش را دارد و به این اولی مربوط نیست! صورت ثالثه پیدا می شود باز حکایت خاص به خودش را دارد. این معلوم بالذات برای شما با چه امری حاصل شده است؟ با وجود ذهنی؛ یعنی وجود ذهنی که بر این عارض می شود، این در ذهن پیدا می شود. حالا نه اینکه این در ذهن آمده و بعد وجود ذهنی به او خورده است، وجود ذهنی که خلق می کند آنگاه شما به ماهیت پی می برید! یعنی نفس به واسطه ارتباط با خارج صورت می سازد. صورت می سازد یعنی چه؟! یعنی این دستگاه شروع به گردش و کار کردن می کند و وقتی که این کار کرد یک دفعه در ذهن شما یک معلوم بالذات قرار می گیرد و اسم آن را ماهیت و وجود ذهنی می گذارید منتها این مسئله سریع انجام می گیرد. در یک ثانیه این نفس ارتباط برقرار می کند و با آن اتحاد برقرار کردن، به آن ماهیت وجود می دهد و وقتی که وجود داد در ذهن شما می آید و می گوئید که من دیدم. اینکه می گوئید که من دیدم، خیلی کارها انجام شده است.

تلمیذ: این را اتحاد بگیریم؟ این یک مقداری التصاق است.

استاد: اتصاف برای چیزهای دیگر است! مسئله این مسئله اتحاد است.

تلمیذ: این را تطابق بگوییم یا التصاق بگوییم.

استاد: هر چه می خواهید بگویید و هر چه تصور می کنید.

تلمیذ: اتحاد یعنی این، آن شدن.

استاد: این همان است منتها این ماده است و این مجرد است. تطابق یعنی چه؟! هزاری هم که این کتاب،

کتاب باشد آیا می شود که این لیوان منطبق بر این باشد؟!

تلمیذ: اصلاً آن وقت می گوئیم که این ماده است و این مجرد است یعنی چه؟

استاد: احسنت! این دیگر باشد برای بعد، بحث اینها را انجام دادیم؛ خیال می کنم نحوه ماده و مجرد

بودن ...، اما این مقدار را فعلاً در نظر داشته باشید که وجود ذهنی تا مانعی با وجود خارجی داشته باشد، مسئله

عرفان در اینجا باطل است. باید مانع وجود نداشته باشد! حالا شما اسم آن را تطابق و التصاق و وحدت

می گذارید، هر چه می خواهید بگذارید!!

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد